

زبان و ادب فارسی
نشریه سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز
سال ۶۵، بهار و تابستان ۹۱، شماره مسلسل ۲۲۵

نقد و بررسی شکوائیه‌های سیاسی در شعر قرن ششم

اسدالله واحد

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز

محمدعلی نوری باهری

دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز

چکیده

اوضاع نابسامان و آشفتگی سیاسی قرن ششم باعث به وجود آمدن شکوائیه‌های زیادی در شعر فارسی شد. از میان انواع این شکوائیه‌ها، شکوائیه‌های سیاسی، به دلیل حساسیت حکومت‌ها نسبت به این‌گونه شکایت‌ها، از اهمیت خاصی برخوردارند. در این دوره شاعران زیادی چون انوری، خاقانی، نظامی، سنایی، عطار و... می‌زیستند که عده‌ای از آنها رفتارهای حاکمان و قدرتمندان وقت را برناتافته، لب به شکایت گشودند. شاعران این دوره از بی‌لیاقتی حاکمان وقت در مقایسه با پادشاهان گذشته، از ظلم و جور آنها نسبت به مردم و بی‌اعتنایی‌شان نسبت به شعرا و از فجایع مهاجمان اشغالگر شکوه‌ها کرده‌اند. در این دوره برخی از شاعران از بند و زندان نیز نالیده‌اند.

در این مقاله شکوائیه‌های سیاسی قرن ششم، با تمام عناصر تشکیل‌دهنده آن، مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: شکوائیه‌های سیاسی، شکوه، فریاد و فغان، حکومت، ظلم، زندان.

تاریخ وصول: ۹۰/۹/۵، تأیید نهایی: ۹۱/۴/۱۰

مقدمه

شعر غنایی گسترده‌ترین افق معنوی و عاطفی شعر فارسی است. این نوع ادبی موضوعات متعددی را از قبیل غزل و احساسات عاشقانه، اندیشه‌های عرفانی و مذهبی، مسائل اجتماعی و سیاسی، مدح و هجو، طنز و هزل و مطایبه، گله و شکایت و ... دربرمی‌گیرد (نک: زرقاتی، ۱۳۸۸: ۸۶ - ۹۲).

گله و شکایت، خود یکی از مسائل مهم و بن‌مایه‌های اصلی شعر فارسی است. شکایت از روزگار و ابنای آن، شکایت از آفرینش، شکایت از ناسازگاری بخت، شکایت از پیری و ناتوانی، شکایت از تنهایی و غربت، شکایت از حاسدان، شکایت از اوضاع سیاسی، شکایت از زندان و ... از اهم اقسام گله و شکایت به شمار می‌روند. اما دامنه نفوذ آن را در موضوعات مستقل دیگری مانند مفاخره، عشق و عرفان و حتی طنز نیز می‌توان مشاهده کرد.

به دلیل کثرت تنوعات، شکوائیه‌ها را به پنج نوع تقسیم کرده‌اند:

۱- شکوائیه‌های فلسفی (شکایت از دستگاه آفرینش، گردش آسمان، ناسازگاری بخت، نابرابری‌های مقدر، ناپیدایی غایات امور و ...)

۲- شکوائیه‌های شخصی (شکوه از پیری، ضعف و ناتوانی، بیماری، خواری و بی‌کسی، ناداری، بی‌وفایی معشوق و ...)

۳- شکوائیه‌های عرفانی (بیان بی‌قراری و اشتیاق جان در فراق جانان و شکایت از عقبه‌های گوناگون بر سر راه سالک در رجعت به اصل) (نک: سرآمی، ۱۳۷۵: بئالشکوی)

۴- شکوائیه‌های اجتماعی (شکایت از نابرابری‌های اجتماعی، نادانی و فساد اخلاق عوام و ...)

۵- شکوائیه‌های سیاسی (گله از امیران و حاکمان سیاسی جامعه، شکایت از زندان و ...)

شکوائیه‌های سیاسی، مهم‌ترین نوع شکوائیه‌ها هستند که ارزش و اهمیت آنها بر کسی پوشیده نیست و این مقاله صرفاً به نقد و بررسی آنها در شعر قرن ششم می‌پردازد.

شکوائیه‌های سیاسی و اقسام آنها

شکوائیه‌های سیاسی، در بین انواع شکوائیه‌ها، به دلیل حساسیت حکومت‌های مستبد و خودکامه نسبت به این‌گونه سروده‌ها و واکنش‌های شدید آنها و خطراتی که از این رهگذر متوجه گویندگان و سرایندگان این اشعار می‌شود، از اهمیت خاصی برخوردارند. «شاید به وجود آمدن برخی از شکوائیه‌های فلسفی و تا حدی اجتماعی، که در آنها شاعر از افلاک و ناسازگاری بخت و طالع خویش و یا از طبقات مختلف اجتماعی شکوه می‌کند، تا اندازه‌ای معلول همین امر باشد؛ یعنی شاعر به‌خاطر بیم از واکنش قدرت حاکم، به جای اعتراض و شکایت صریح و

مستقیم، افلاک و بخت و طالع خویش را مورد سرزنش و نکوهش قرار می دهد.» (واحد و نوری، ۱۳۹۰: ۳۱۵)

شکوائیه های سیاسی را از جهت درون مایه آنها می توان به دو نوع تقسیم کرد:

- ۱- شکوه های معمول سیاسی؛ از جمله شکایت از اوضاع سیاسی، ظلم و ستم حاکمان، فساد دستگاه حکومتی، سوء تشکیلات اداری، بی توجهی حاکمان به هنرمندان و شعرا و...
- ۲- حبسیه یا زندان نامه؛ از جمله شکوه از بند و زندان و ناله از شرایط سخت و طاقت فرسای آن.

انواع شکوائیه ها از آغاز شکل گیری شعر فارسی در آثار شاعران وجود داشته است (یاحقی، ۱۳۸۴: ۷۰۷) اما نمود چشمگیر آنها، به خصوص شکوائیه های سیاسی در قرن پنجم، به ویژه قرن ششم، به دلیل پریشانی و آشفتگی اوضاع سیاسی و اجتماعی حاکم بر آن دوره، انکارناپذیر است.

اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در قرن پنجم و ششم

«در قرن پنجم و ششم با آنکه حکومت های نسبتاً قوی در ایران ایجاد شده بود، با آن حال باید آن را دوره قتل و غارت و آزار و ناامنی دانست. در تمام این دوره ممتد کمتر وقتی بود که ایرانیان روی آرامش ببینند. قتل و غارت های پیاپی و آزارها و تخطی به مال و جان مردم امری معتاد شده بود و این وضع آرامش باطنی ایرانیان و اعتمادی را که میان آنان بود، به تدریج از بین برد و به هر سرکش خودخواهی اجازه داد که هرگاه بخواهد دست به آزار مردمان بگشاید» (صفا، ۱۳۶۶: ۱۰۰). «در این دوره کمتر کسی است که از تسلط غلامان و قبایل وحشی زردپوست و از غلبه عوام و متظاهران به دین و از رواج فساد و دروغ و تزویر و قتل و غارت و ظلم و عدوان و امثال این امور شکایت نکند» (همان: ۳۶۶). فریادهای سنایی از غزنه و شکوه های نظامی از آذربایجان، هریک، گواه گستردگی فساد و تزویر و ظلم و جور در آن روزگار است:

از سر بی حرمتی معروف منکر کرده اند
ز آنکه اهل فسق از هر گوشه سر بر کرده اند
مرکز درگاه را سد سکنه در کرده اند
خون چشم بیوگان را نقش منظر کرده اند

ای مسلمانان خلاق حال دیگر کرده اند
کار و جاه سروران شرع در پای اوفتاد
پادشاهان قوی بر دادخواهان ضعیف
ملک عمرو و زید را جمله به ترکان داده اند

از این دیومردم که دام و ددند
 پئی گور کز دشتبانان گم است
 گوزن گرازنده در مرغزار
 همان شیر کو جای در بیشه کرد
 نهران شو که هم صحبتان بدند
 ز نامردمی های این مردم است
 ز مردم گریزد سوی کوه و غار
 ز بدعهدی مردم اندیشه کرد
 (نظامی، ۱۳۸۰: ۱۰۶)

شرایط ویژه حاکم بر اوضاع سیاسی و اجتماعی دوره مورد بحث که به اجمال به آنها اشاره شد بازتاب گسترده‌ای در شعر شاعران گذاشته است و آنان را واداشته تا در اغلب موارد، بنیان کلام خود را بر ناله و شکایت و استغاثه و فریادخواهی استوار سازند. بنابراین پرداختن به شکوایتهای سیاسی و نقد و بررسی آنها در دوره مورد بحث، امری بایسته و ضروری است. این نقد و بررسی برای آن است تا روشن شود که کدامیک از شعرا نسبت به چنین اوضاع و احوال واکنش نشان داده‌اند؛ واکنش‌های آنها به چه صورت بوده و چه تفاوت‌هایی با هم داشته‌اند؟ یا شعرا چگونه مورد بی‌مهری و آزار و اذیت حاکمان قرار گرفته و با این موضوع چگونه برخورد کرده‌اند؟

بحث

شکوائیه‌های سیاسی در شعر قرن ششم

چنان‌که در مقدمه اشاره شد، قرن ششم به دلیل اوضاع نابسامان سیاسی و اجتماعی و شرایط سخت و طاقت‌فرسای زندگی که ناشی از جور و اعتساف حکومت سلجوقی و ظلم و ستم خوارزمیان بر مردم عراق و خراسان و غصب اموال فراوان توسط اتابکان بود، (نک، صفا: ۱۰۱-۱۰۶-۱۰۸-۱۰۹ و نیز نک، طالبیان، ۱۳۷۲: ۷۸-۷۹) باعث به وجود آمدن شکوائیه‌های زیادی در زمینه‌های فلسفی، شخصی، اجتماعی و سیاسی در شعر فارسی گردید، که هر کدام در نوع خود حائز اهمیت بوده، شایسته تحقیق جداگانه است.

در دوره مورد بحث ما، شاعران نامی و برجسته‌ای چون انوری، خاقانی، نظامی، سنایی، عطار و شاعران دیگری چون عمیق بخاری، عثمان مختاری، فلکی شروانی و مجیرالدین بیلقانی می‌زیسته‌اند، که هر کدام از آنها یا از اوضاع سیاسی و ظلم و بی‌عدالتی حاکمان روزگار خود شکایت کرده‌اند، یا به علت گرفتار شدن در بند و حبس و چشیدن طعم تلخ زندان، تنها به سرودن حبسیه پرداخته و زندانی شدن خود را یا نتیجه ناسازگاری بخت و اقبال و بی‌مهری آسمان و ستارگان یا سعایت و دسیسه اطرافیان و حاسدان دانسته‌اند و با تضرع و زاری خواستار

آزادی و رهایی از بند شده‌اند، بی‌آنکه تصویری از فضای زندان و شرایط سخت و طاقت‌فرسای آن ارائه دهند.

این مقاله، پژوهشی درباره شکوه‌های سیاسی شاعران یادشده است و بر آن است تا نشان دهد که هرکدام از آنها در رویارویی با آشفتگی‌های سیاسی و اجتماعی این عصر که عامل اصلی آن، حکومت‌های فاسد و نالایق بوده‌اند چه عکس‌العملی نشان داده‌اند؛ اعتراض‌ها و شکایت‌های آنها چه رنگ و شکلی داشته‌است؛ آنها نسبت به چه نوع نارسایی‌های سیاسی بیشتر حساس بوده و فریاد اعتراض و ناراضی‌تی برآورده‌اند؛ اگر محبوس شده‌اند، شکوه‌ها و ناله‌های آنها چگونه انعکاس یافته است؟

برای این منظور، نخست شکوائیه‌های سیاسی شاعران قرن ششم را به دو گروه عمده (شکوه‌های معمول سیاسی و حبسیه) تقسیم، سپس آنها را از حیث مضامین مختلفی که دربردارند، طبقه‌بندی کرده، هرکدام را جداگانه نقد و تحلیل می‌کنیم و نشان می‌دهیم که هریک از این شعرا در کدام‌یک از این مضامین شعر سروده‌اند.

۲-۱-۱- شکوه‌های معمول سیاسی

در این‌گونه شکوائیه‌ها، شاعر از مدیران و حاکمان سیاسی جامعه، فساد دستگاه حکومتی، سوء تشکیلات اداری و مسائلی از این قبیل شکوه می‌کند، که هرکدام از این موارد به‌گونه‌ای در شعر شاعران قرن ششم نمود پیدا کرده‌است:

۲-۱-۱-۲- شکایت از حاکمان نالایق

این مضمون در شکوائیه‌های بعضی از شاعران این عهد به شکل‌های مختلف به چشم می‌خورد. آنها از اینکه حکومت به دست افرادی افتاده است که قابل مقایسه با حاکمان پیشین نیستند، شکایت‌ها کرده‌اند. حاکمانی که پیش از این خادم و بنده بوده‌اند، حالا بر جان و مال مردم مسلط شده، از هیچ‌گونه جور و ستمی ابا نمی‌کنند:

دولت امروز زن و خادم راست
کاین امیر ری و آن شاه قم است
(خاقانی، ۱۳۷۳: ۷۵۰)

حال جهان بین که سرانش کی‌اند
نامزد و نامورانش کی‌اند
(نظامی، ۱۳۷۲: ۴۳۱)

ملک عمرو و زید را جمله به ترکان داده‌اند
خون چشم بیوگان را نقش منظر کرده‌اند
(سنایی: ۱۴۸)

شهبان عالم آرای و جوانمردان برمک را
 که از روی خرد باشد برایشان صد شرف سگ را
 که سبلت برکنند ایام هر ده روز یک را
 (انوری، ۱۳۷۲: ۵۱۷)

خطابی با فلک کردم که از راه جفا کشتی
 زمام حل و عقد خود نهادی در کف جمعی
 نهان در گوش هوشم گفت فارغ باش از این معنی

تا کیان را کیان همی یابم
 دو سه گرگی شبان همی یابم
 رایت کاویان همی یابم
 تاج نوشیروان همی یابم

رفت نسل کیان کنون بنگر
 بر سر یوسفان کنعانی
 بر سر هر خری که گاوسر است
 جمله ذره‌های تحت زمین

(عطار، ۱۳۶۲: ۷۹۳)

۱-۱-۲- شکایت از شهوت و آز حاکمان که آنها را وادار به ظلم می‌کند

اصلی‌ترین و مهم‌ترین عامل ظلم فرمانروایان در طول تاریخ، دیو شهوت و آز بوده است. آنها برای به دست آوردن ثروت‌های بیشمار، جهت تأمین مخارج عیش و نوش و خوشگذرانی‌های بی‌حد و حصر خود، مجبور به تصاحب و غصب اموال مردم بدبخت یا وضع خراج‌های سنگین می‌شدند و زندگی را به کام مردم روزگار خود تلخ می‌کردند. اما شاعران متعهد هرگز در برابر این بی‌عدالتی‌ها خاموش ننشسته، فریاد اعتراض و شکوه برآورده‌اند. این فریادها گاهی صریح و مستقیم بوده است، گاهی در پرده و با تعریض و کنایه:

پادشاه را ز پی شهوت و آز
 امر را ز پی ظلم و فساد
 رخ به سیمین بر و سیمین صنم است
 دل به زور و زر و خیل و حشم است

(سنایی: ۸۲)

از برای حرص سیم و طمع در مال یتیم
 خون چشم بیوگان است آنکه در وقت صبح
 حاکمان حکم شریعت را مبطل کرده‌اند
 مهتران دولت اندر جام و ساغر کرده‌اند^۳

(همان، ۱۴۸-۱۴۹)

در و مروارید طوقش اشک اطفال من است
 او که تا آب سبو پیوسته از ما خواسته است
 لعل و یاقوت ستامش خون ایتم شماست
 گر بجویی تا به مغز استخوانش زان ماست

(انوری: ۵۲۸)

شکوه نظامی در این معنی از لونی دیگر است. او احتمالاً به دلیل ترس از واکنش قهرآمیز بهرامشاه، به تعریض و با توسل به بعضی داستان‌های واقعی یا ساختگی، از ظلم و بیدادگری‌های او گله کرده‌است. «فی المثل در داستان نوشیروان که شکایت مظالم خویش را- در آغاز سلطنت- از زبان جعدان می‌شنود از حیث قدرت تأثیر کم‌نظیر است. پیرزنی هم که به شکایت دامن سنجر را می‌گیرد، چنان تند و گیرا سخن می‌گوید که سنجر را چاره‌ای جز عبرت و تنبّه نمی‌ماند» (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۱۵۰ و نیز نک: دادبه، ۱۳۸۱: ۳۴۴).

دست زد و دامن سنجر گرفت	پیرزنی را ستمی در گرفت
وز تو همه ساله ستم دیده‌ام	کای ملک آزرم تو کم دیده‌ام
وز ستم آزاد نمی بینمت	داوری و داد نمی بینمت
از تو به ما بین که چه خواری رسد	از ملکان قوت و یاری رسد
بگذر کاین عادت ابخاز نیست	مال یتیمان سندن ساز نیست
شاه نه‌ای چون‌که تباهی کنی	بنده‌ای و دعوی شاهی کنی
خرمن دهقان ز تو بی‌دانه شد	مسکن شهری ز تو ویرانه شد

(نظامی، ۱۳۷۲: ۳۱۶-۳۱۸)

۲-۱-۳- شکایت از اصحاب دیوان و عمال حکومت

انوری وقتی فساد را در ادارات دولتی می‌بیند، نمی‌تواند خاموش باشد، لذا به‌صراحت و با زبانی تند، یکایک اصحاب دیوان را نام می‌برد و عیوبشان را برمی‌شمارد و افسوس می‌خورد که چرا امور ملک و ملت به دست چنین ناکسان نالایق سپرده شده است:

صاحب این چه عجز و مأیوسی است	خسرو این چه حلم و خاموشی است
ملک در دست مشت‌ی افسوسی است	آخر افسوستان نیاید از آنک
راست چون پیر کافر روسی است	اولاً نایبی که هست به کار
نیک ستیاح‌روی و سالوسی است	ثانیاً این کمال مستوفی

(انوری: ۵۶۶)

سنایی نیز از رواج تقلّب در دارالضرب شکوه می‌کند:

مؤمنان وقت را بی‌زور و بی‌زر کرده‌اند	از نفاق اصحاب دارالضرب در تقلیب نقد
زانکه زر بر مردمان یکسر مزور کرده‌اند	کار عمال سرای ضرب همچون زر شده است

(سنایی: ۱۵۰)

در داستان پیرزن و سنجرکه پیش از این ذکر شد، رفتار ظالمانه و خشن یک شحنه با پیرزن است که بهانه به دست پیرزن داده و فرصتی برای او مهیا کرده تا با زبانی تند و گزنده لب به شکایت بگشاید. او نخست از آزار و اذیت آن شحنه گله می‌کند، سپس گله خود را متوجه سنجر می‌نماید:

زد لگدی چند فراروی من	شحنه مست آمده در کوی من
موی‌کشان بر سر کویم کشید	بی‌گنه از خانه به رویم کشید
مهر ستم بر در خانم نهاد	در ستم‌آباد زبانه نهاد
عبرده با پیرزنی چون کند	شحنه بود مست که او خون کند

(نظامی: ۳۱۶ - ۳۱۷)

۲-۱-۱-۴- شکایت از عمال بی‌تمیز و نادان

حکومت‌های فاسد برای بقای خود و دوام و استمرار حکومتشان، غالباً متکی به افراد نادان و بی‌تمیز هستند و امور کشور را به دست چنین افرادی می‌سپارند. چرا که این‌گونه افراد نیز به‌خوبی می‌دانند که در سایه چنین حکومت‌هایی می‌توانند متصدی امور دولتی بشوند. اما شاعری که به امور ملت و کشور حساس و علاقمند است، نمی‌تواند این کاستی‌ها را ببیند و سکوت پیشه کند:

روبه دیگرش بدید چنان	روبهی می‌دوید از غم جان
گفت خرگیر می‌کند سلطان	گفت خیر است بازگوی خبر
گفت آری ولیک آدمیان	گفت تو خر نه‌ای چه می‌ترسی
خر و روباهشان بود یکسان	می‌ندانند و فرق می‌نکنند

(انوری: ۷۰۱)

۲-۱-۱-۵- شکایت از بی‌اعتنایی شاهان به شعرا

شاعران این دوره از بی‌توجهی حاکمان به شعر و هنرگله کرده و بعضی از آنها شاهان زمان خود را با محمود غزنوی مقایسه نموده و از فقدان شاعرنوازی چون او که صله‌های گران به شعرا می‌بخشیدند، و از بخل و خساست شاهان روزگار خود شکایت کرده‌اند. این‌گونه‌گله‌ها همانندگله‌های دیگر با مفاخره آمیخته‌است (نک: شمیسا، ۱۳۷۸: ۲۴۷). یعنی شاعران ضمن مقایسه شاهان زمان خود با پادشاهان گذشته، خود را نیز با شعرای پیشین مقایسه کرده و ادعای برتری بر آنها نموده‌اند:

عنصری گر به شعر می صله یافت
نه ز ابنای عصر برتری است
نیست اندر زمانه محمودی
ورنه هرگوشه صد چو عنصری است
(انوری: ۵۶۸)

شناسند افاضل که چون من نبود
که این سحرکاری که من می کنم
مرا شیوه خاصّ و تازه است و داشت
همان شیوه باستان عنصری
به دور کرم بخششی نیک دید
ز محمود کشورستان عنصری
اگر زنده ماندی در این کور بخل
خسک ساختی دیگدان عنصری
(خاقانی: ۹۲۶)

۲-۱-۱-۶- شکایت از بی اعتنایی درباریان به شعرا

عثمان مختاری در قطعه‌ای «از محرومیت‌های خود و سایر شعرا در اثر بی‌اعتنایی و نااهلی رؤسا و کارداران دولت وقت نزد ممدوح خود شکایت می‌کند» (مختاری: ۱۳۴۱: ۴۱۲: حاشیه). شاید ممدوح شاعر نیز همانند سایر شاهان آن دوره، چندان اعتنایی به شعرا نداشته و شاعر برای اینکه او آزرده‌خاطر نشود، گله خود را متوجه اهل حضرت نموده است:

ای طبع تو از لطف رشک حورا
وی نفس تو از فضل فخر انسان
دانسته‌ای و دیده‌ای فراوان
دانم که ز احوال اهل حضرت
نعت همه بی‌زور است و عریان
کز گوهر و دیبای لفظ و معنی
بینند و نبینند راه درمسان
زی‌را دل پردرد شاعران را
بد بیندشان سایه‌بان ایوان
ور نظم تراز آفتاب گردد
(مختاری: ۴۱۲-۴۱۳)

۲-۱-۱-۷- شکایت از صاحبان قدرت همراه با اعلام انزجار از آنها

از میان شاعران این عهد، خاقانی بسیار در این معنی سخن گفته‌است. او به کرات از مدح سلاطین اظهار پشیمانی نموده، اعلام بیزاری می‌کند:

گفتم به ترک مدح سلاطین مبین در آنک
سحر مبین به شـعر مبین درآورم
بهر دو نان ستایش دونان کنم مباد
کآب گوهر به سنگ خمـاهن درآورم
چون موی خوک در زن ترسا بود چرا
تار ردای روح به درزن ترسا درآورم
(خاقانی: ۲۴۲)

بدگهـران را ستودم از گهر طبع
گر گهـری را ستودمی چه غمستی
سرمه عیسی که خاصّ چشم حواری است
گر جهت خر نسودمی چه غمستی^۶

(همان: ۸۰۵)

پشیمانی خاقانی از مدح و ستایش ملوک احتمالاً معلول دو چیز باشد: یا انتظاراتش چنان‌که باید برآورده نشده و افزون بر آن مدتی نیز سختی‌های زندان را تحمل کرده‌است، یا شاهان و امیران را شایسته نبوغ خود نمی‌دیده و یا در میانه عمر وجدانش بیدار شده و امرا را شایسته ستایش ندیده‌است؛ چرا که او از نزدیک شاهد ظلم و ستم‌های سلاطین بوده و فساد و بی‌بندوباری دربار و درباریان را، که کاملاً با اخلاق و منش خاقانی مغایرت داشت، از نزدیک دیده و احساس شرم کرده‌است. همچنین از آنجایی که مدح پادشاهان و امرا، به‌گونه‌ای مشارکت در امور سیاسی محسوب می‌شود، او خواسته‌است ساحت شاعری خود را از این امر مبرا کند:

خاقانیـــــ ز مدحت شاهان کران طلب
تا از میان موج سیاست بـــــرون شوی
چون جام و می قبول و رد خسروان مباش
کآب فسرده آیی و دریای خون شوی

(همان: ۹۳۶)

اما بیزاری عطّار از نوعی دیگر است. او هرگز ظالمی را مدح نگفته است تا اظهار پشیمانی کند. تنها ممدوح او همت عالی اوست. در حقیقت شکوائیه او با نوعی تفاخر به همت والای خود همراه است. عطّار خدا را شکر می‌گوید که آلوده کارهای دولتی نیست و این شکرگزاری او در واقع شکایت اوست از حکومت و کارگزاران آن:

چون ز نان خشک گیرم سفره پیش
من نخواهم نان هر ناخوش‌منش
شد غناءالقلب جـــــان‌افزای من
هر توانگر کاین چنین‌گنجیش هست
شکر ایزد را که در کاری نیـــــم
من ز کس بر دل کجا بندی نهم
نی طعمـــــام هیچ ظالم خورده‌ام
همت عالیـــــم ممدوحم بس است
تر کنم از شوربای چشم خویش
بس بود این نانم و این نان‌خورش
شد حقیقت کنـــــز لایفناى من
کی شود از منت هر سفله پست
بسته هر ناسزاواری نیـــــم
نام هر دونی خـــــداوندی نهم
نی کتـــــابی را تخلص کرده‌ام
قوت جسمم قوت روحم بس است

(عطّار، ۱۳۶۳: ۲۹۳)

۲-۱-۱-۸- شکایت از رشوه و ارتشا

خاقانی در یکی از «خراسانیّه»های خود، ضمن گله از ممانعتی که برای رفتن او به خراسان به عمل می آورند، از رواج پدیده زشت رشوه در دستگاه دولت نیز شکوه می کند:

چه سبب سوی خراسان شدنم نگذارند عندلیم به گلستان شدنم نگذارند
هرچه اندوختم این طایفه را رشوه دهم بوکه در راه گروگان شدنم نگذارند
ناگزیر است مرا طعمه موران دادن گرنه موران به سر خوان شدنم نگذارند

(خاقانی: ۱۵۳-۱۵۵)

۲-۱-۱-۹- شکایت از دشمنی حاکمان با اسلام

اشتیاق خاقانی برای رفتن به خراسان به حدی است، که ممانعت از این سفر را معادل دشمنی حکومت با مسلمانی خود دانسته است. انتخاب این لحن تند و آتھام بزرگی که به تاج و تخت وارد می کند، شاید برای منعطف و متقاعد ساختن شروانشاه است تا به او اجازه سفر به خراسان بدهد:

هر زمان مهر نبی ورزم و دشمن دارم تاج و تختی که مسلمان شدنم نگذارند

(همان: ۱۵۵)

۲-۱-۱-۱۰- شکایت از فجایع مهاجمان اشغالگر

گرچه برخی از محققان، ضمن تقسیم و تعریف شکوائیه ها، این نوع شکوائیه ها را در ردیف شکوائیه های اجتماعی قرار داده اند و «نامه اهل خراسان» انوری را-که شکایتی است از فجایع غزان به خان سمرقند- نمونه بارز آن می دانند (نک: سرآمی، ۱۳۸۱: ۳۴۵)، اما با توجه به پیوند نزدیک و ارتباط تنگاتنگ مسائل و امور اجتماعی با اوضاع سیاسی و نیز با در نظر گرفتن این حقیقت که مشتکی عنه، در هر حال گروهی است که بر جان و مال مردمی مسلط شده و امور سیاسی آنان را به دست گرفته است، می توان این نوع شکوه ها را در ردیف شکوائیه های سیاسی، یا با دیدی دقیق تر و وسیع تر، در ردیف شکوائیه های سیاسی- اجتماعی قرار داد. بنابراین شکایت انوری از فجایع غزان و شکوه عمیق بخاری از فتنه «گورخان قراختایی» را تحت عنوان شکوائیه های سیاسی مورد بررسی قرار می دهیم.

در حادثه غز سنجر به اسارت آن قوم می افتد و خراسان دچار ویرانی و پریشانی می شود. انوری از زبان اهل خراسان، قصیده ای در شکایت از این حادثه می گوید و به امیر سمرقند می فرستد و او را به خراسان دعوت می کند (نک: زرین کوب: ۱۳۵). این قصیده یکی از مشهورترین شکوائیه های سیاسی- اجتماعی انوری است، که نام او را در شعر فارسی بلندآوازه

کرده‌است. در شمردن فجایع غزان، زبان او چنان استوار و بیانش چنان گیراست که هر خواننده‌ای را تحت تأثیر قرار می‌دهد:

به سمرقند اگر بگذری ای باد سحر
 نامهای مطلع آن رنج تن و آفت جان
 نامهای بر رقمش آه عزیزان پیدا

نامه‌ی اهل خراسان به بر خاقان بر
 نامه‌ی مقطع آن درد دل و سوز جگر
 نامه‌ی در شکنش خون شهیدان مضمّر

(انوری: ۲۰۱)

در ادامه به مواردی از ویرانی‌ها و خرابی‌ها و آشفتگی‌های سیاسی و اجتماعی ناشی از حمله‌ی غزان و تسلط آنها بر خراسان اشاره می‌کند:

خبرت هست که از هرچه در او چیزی بود
 خبرت هست کز این زیروزبر شوم غزان
 بر بزرگان زمانه شده خردان سالار
 بر در دونان احرار حزین و حیران
 شاد آلا به در مرگ نبینی مردم

در همه ایران امروز نمانده‌است اثر
 نیست یک پی ز خراسان که نشد زیروزبر
 بر کریمان جهان گشته لئیمان مهتر
 در کف رندان ابرار اسیر و مضطر
 بکر جز در شکم مام نیابی دختر

(همان: ۲۰۲)

عمیق بخارایی نیز در قصیده‌ای با مطلع
 عنان همّت مخلوق اگر به دست قضاست

چرا دل تو چراگاه چون و چراست^۹

(بخاری، ۱۳۳۹: ۱۳۵)

از فتنه‌ای که در «فرغانه» و «اوش» و «اوزجند» به دست کافران روی داده‌است، یاد می‌کند و گویا در این قصیده به جنگ گورخان قراختایی با سنجر بر در سمرقند در «قطوان» اشاره می‌کند که در سال ۵۳۶ روی داده و گورخان بر ماوراءالنهر دست یافته است (نک: بخاری، مقدمه: ۳۲). او در این شکوائیه گویا سنجر را مورد خطاب قرار داده و از ظلم و ستمی که در غیاب او بر مردم می‌رود، ناله کرده است:

شنیده‌ام که به ده‌سال جور و ظلم ملوک
 کنون شد این مثل ای پادشه مرا معلوم
 به هفته‌ای که مثال و خطاب تو بگسست
 بر اهل قیله بر از کافران رسید آن ظلم
 نجست هیچ کس آلا اسیر یا مجروح

به از دو روزه سرسام و فتنه و غوغا
 به امتی که هلاک است و ملکتی که هباست
 از آن طرف که حد اوش و اوزجند و نساست
 کز آتش و تف خورشید روی بسته گیاست
 نماند هیچ زن آلا فضحیت و رسواست

(همان: ۱۳۶)

۲-۱-۲- حبسیه

جای بسی شگفتی است که در این دوره سه تن از شاعران، آن هم تنها در آذربایجان گرفتار زندان می‌شوند. یان ریپکا دلیل این مسئله را خودکامگی و خصومت شاهان آن دیار دانسته است (نک: ریپکا، ۱۳۶۴: ۶۲). در واقع اگر با دیدی دقیق‌تر به موضوع نگریسته شود، روشن می‌شود که آنچه باعث حبس این شاعران شده، شرایط اقلیمی یا سیاسی و اجتماعی نبوده است. بلکه از طرفی خصومت و سختگیری شاهان این دیار نسبت به شعرا و دهن‌بینی آنان و از سوی دیگر، سعایت رقیبان و حاسدان و نیز خصوصیات اخلاقی شعرای مورد بحث، که تا حدودی مغرور و متکبر و تندخو و زودرنج بوده‌اند، موجب گرفتاری آنها شده است.

با اندکی تأمل در این موضوع، به این حقیقت پی می‌بریم که شروانشاهان و اتابکان، در خودکامگی و ظلم بر مردم نه تنها از سلاطین سلجوقی عقب نبودند، بلکه در بی‌مهری و آزدن شاعران گوی سبقت را از آنان ربوده بودند. اگر انوری در خراسان از بی‌اعتنایی شاهان سلجوقی به شعرا شکوه می‌کند، خاقانی افزون بر این شکوه‌ها، از بند و زندان نیز می‌نالد؛ زندانی که بدون ارتکاب کوچک‌ترین جرمی گرفتار آن شده است. فلکی و مجیرالدین نیز به‌وسیله عمال دربار شروان که کانون توطئه بوده است، زندانی می‌شوند و مجبورند برای رهایی از آن، شکوه‌ها کنند.

۲-۱-۲-۱- دلایل حبس شاعران

خاقانی حدود هفت ماه تا یک سال از عمر خود را در زندان گذرانده است (نک: خاقانی: مقدمه: بیست و یک) و دلیل آن ظاهراً تمایل او برای سفر سوم حج بوده که با مخالفت اخستان بن منوچهر شروانشاه مواجه‌گشته و در نتیجه اقدام به فرار از شروان نموده و در نهایت به امر او دستگیر و زندانی شده‌است (نک: کرآزی، ۱۳۸۴: ۵ و ۱۳۸۶: ۵). اما ولی‌الله ظفیری دلایل زندانی شدن او را جاه‌طلبی، غرور و استغنائی ذاتی، بدبینی، سعایت حسودان و بالاخره آزادی‌خواهی می‌داند (نک: ظفیری، ۱۳۶۴: ۸۵). ذبیح‌الله صفا دلیل حبس خاقانی را کدروت و نقار بین او و شروانشاه می‌داند و علت این کدروت را نیز نامعلوم و احتمالاً سعایت ساعیان ذکر می‌کند (نک: صفا: ۷۸۰ و نیز نک: خاقانی، ۱۳۸۶: ۱۹). ریپکا نیز بر این عقیده است که «علت زندانی شدن وی را بایستی در آشوب‌های پس از مرگ شروانشاه منوچهر جستجو کرد. چون خاقانی گویا از جانشینی «تامارا» بیوه شاه مزبور حمایت نکرده بود» (ریپکا: ۶۶). عباس ماهیار در این باب نظری متفاوت دارد. او در یک بحث نسبتاً مفصل به این نتیجه رسیده است که ظاهراً خاقانی دو بار زندانی شده است. بار نخست در روزگار فرمانروایی خاقان اکبر فخرالدین منوچهر بن فریدون و بار دیگر در ایام پادشاهی خاقان کبیر جلال‌الدین اخستان بن منوچهر. بار اول ظاهراً

به اتهام قصد فرار از درگاه خاقان اکبر منوچهر بن فریدون به زندان افتاده است و بار دوم به دلیل اینکه به تهنیت جلوس اخستان نپرداخته و همراه دیگران به دربار نشتافته، مورد غضب شروانشاه واقع شده و روانه زندان گردیده است (نک: ماهیار، ۱۳۷۶: ۵-۶-۷).

اگر دلایل گوناگونی را که برای حبس خاقانی ذکر کرده‌اند، به دقت بررسی کنیم به این نتیجه می‌رسیم که شاعر شروان چندان دل خوشی از شروانشاهان نداشته و همواره به دنبال فرصتی بوده تا از دربار آنان دوری‌گزیند و این نارضایتی او از آنان تحت هر عنوان و به هر بهانه‌ای که بوده باشد، یک موضوع سیاسی محسوب می‌شود؛ به‌ویژه در چنان دوره‌ای که حاکمان کوچک‌ترین اعتراض و نارضایتی را از جانب عوام بر نمی‌تافتند، چه رسد به اعتراض از جانب شاعری چون خاقانی.

ذبیح‌الله صفا افشای اسرار چندی را دلیل زندانی شدن فلکی شروانی ذکر کرده است (نک: صفا: ۷۷۴). ولی‌الله ظفری که اتهام شاعر را از قول صفا و فروزانفر، افشای راز منوچهر بن فریدون شروانشاه و از قول یان ریپکا و «جی.ابویل» سعایت رقیبان ذکر می‌کند، شیعه بودن او را در شعله‌ور کردن خشم ممدوح سنتی مذهب بی‌تأثیر نمی‌داند (نک: ظفری، ۱۳۶۴: ۶۲-۶۳).

با بررسی دقیق اتهامات فلکی، روشن می‌شود که حبس او نیز رنگ سیاسی داشته است؛ زیرا افشای راز پادشاه - چه شخصی، چه سیاسی - آن هم در چنان دوره‌ای و روزگاری، یا گزیدن مذهبی جز مذهب او، یک جرم سیاسی سنگین و نابخشودنی محسوب می‌شود. از قطعه‌ای دوازده‌بیتی که در دیوان اوست، چنین برمی‌آید که مدتی در حبس بوده است. اما دلیل حبس وی معلوم نیست. حسین باستانی راد، در مجله یادگار، ضمن درج کامل قطعه یادشده، می‌نویسد: «واقعۀ حبس او که شعر فوق شاهد آن است، درست روشن نیست. همین قدر از یکی دو سطری که در صدر این قطعه به نثر نوشته شده^۱ چنین برمی‌آید که اتابک جهان پهلوان که در همدان و عراق به اتابکی طغرل سوم سلطنت می‌کرد، وقتی که مجیرالدین بیلقانی از جانب برادر او، قزل ارسلان، والی و فرمانده سپاه اژان به سفارت آمده بود، او را به حبس انداخته بوده است و این واقعه که مسلماً قبل از سال ۵۸۲، سال مرگ اتابک جهان پهلوان اتفاق افتاده، ظاهراً چندان طولی نکشیده، چه مجیرالدین بعدها مکرر به مدح اتابک قزل ارسلان پرداخته، حتی چنانکه اشاره کردیم، مرثیه قتل او را هم که در ۵۸۷ رخ داده، گفته است» (باستانی راد، ۱۳۲۴: ۵۷). ولی‌الله ظفری دلیل حبس او را تکبر و خودبزرگ‌بینی، تندخویی و درشت‌گویی و بالاخره ناسازگاری با همه مردم و اطرافیان دانسته و گفته است شاید بر اثر حسادت دیگر شاعران و رقبا و سعایت آنان گرفتار شده یا ممکن است با اتابک درشتی کرده و او هم فرمان

حبسش را داده است (نک: ظفری: ۷۳-۷۴). در هر حال زندانی کردن یک سفیر- آن هم سفیر برادر- را نمی توان موضوعی کم اهمیت تلقی کرد.

چنان که ملاحظه شد، این سه شاعر به دلایلی نامعلوم یا دلایلی بی اهمیت مورد خشم ممدوحان خویش قرار گرفته مدتی از عمر خود را در زندان سپری کرده اند که باعث به وجود آمدن حبسیه هایی در شعر فارسی شده که در ردیف شکوائیه های سیاسی قرار می گیرند. این گونه شکوائیه های سیاسی را نیز از جهت مضامین مختلف می توان به چند دسته تقسیم کرد:

۲-۲-۱-۲- شکایت از فلک و ستارگان و بخت و طالع

گاهی شاعر زندانی بنا به ملاحظاتی بخت و طالع خویش یا آسمان و ستارگان را در گرفتاری خود مقصر می داند و به شکوائیه خود رنگ فلسفی می بخشد. چنان که در مقدمه اشاره شد، شاید دلیل این امر بیشتر بیم از واکنش دستگاه حاکم و احتمال مجازات شدیدتر یا طولانی تر شدن زندان باشد:

مرا دارد مسلسل راهب آسا
چو راهب زان برآرم هر شب آوا
چو عیسی زان ابا کردم ز آبا
(خاقانی: ۲۳ و نیز نک: ۱۷۳، ۳۲۱)

چه کنم بخت سازگارم نیست
نظری سوی روزگارم نیست
(فلکی، ۱۳۴۵: ۲۳)

فلک کژروترست از خط ترسا
لباس راهبان پوشیده روزم
به من نامشفقت آباء علوی

هیچ کس چاره ساز کارم نیست
جز به تأثیر نحس انجم را

و مجیرالدین همه گناهان را به پای آسمان می نویسد و عامل اصلی یعنی اتابک جهان پهلوان را از این امر مبرا می داند!

که در فضل و هنر جز صدر سلطان را نمی شاید
که چرخ ازرق آلا زرق و دستان را نمی شاید
چنین گویی که آلا زخم چوگان را نمی شاید
به بنادم کرد یعنی قطب دوران را نمی شاید
که این حستان سخن فی الجمله احسان را نمی شاید^{۱۱}
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۳۰۹-۳۱۰)

خداوندم ظهیرالدین ادام الله ایامه
همی داند به عقل کامل و رای رفیع خود
مرا چون گوی سرگردان اگر دارد عجب نبود
مرا قطب معانسی خواند بر چارم فلک عیسی
ز شه درخط نیم زیرا که خطی دارد از گردون

۲-۱-۳- شکوه از یاران

شاعر در بند چون می‌بیند که یارانش او را فراموش کرده‌اند و برای رهایی او از حبس نه تنها کوششی نمی‌کنند، بلکه بر ضد او دسیسه و توطئه نیز می‌کنند، از دست آنها فریاد و فغان برمی‌آورد:

با بر تری بسازم چون بهتری ندارم	بر دشمنان نهم دل چون دوستان نبینم
جز پهلوان ایران یاری‌گری ندارم	یاران چو کید قاطع بر دفع کید یاران
(خاقانی: ۲۷۹ و نیز نک: ۶۲)	
که کند یاریم چو یارم نیست	چند خواهیم ز هرکسی یاری
هیچ یار اندر این دیارم نیست	زین دیارم نژاد بود ولیک
(فلکی: ۲۳-۲۴)	

۲-۱-۴- نکوهش دشمنان

خاقانی در هیچ‌یک از زندان‌نامه‌هایش، دشمنان و بدخواهانش را فراموش نکرده‌است. کسانی که یا عامل گرفتار شدن او می‌اند یا از این گرفتاری او شادمان‌اند:

گرچه خصمان ز ریگ بیشترند همه را مرگ خاکسار کند

(خاقانی: ۱۷۴)

او به قدری از دست آنها خشمگین و گله‌مند است که از زن سیرت و بولهب خواندنشان نیز ابایی ندارد:

حامله است از جان مردان خاطر عذرای من	گرچه از زن سیرتان کارم چو خنثی مشکل است
چون رکاب مصطفی شد مأمن و مأوای من	از مصاف بولهب فعلان نییچانم عنان
(همان: ۳۲۴)	

۲-۱-۵- شکایت از سعایت ساعیان و حاسدان

فلکی شروانی که در قصیده‌ای ناسازگاری بخت و بی‌مهتری ستارگان را عامل اصلی زندانی شدن خود معرفی کرده، در قصیده‌ای دیگر ساعیان را باعث این امر می‌داند، که به نظر معقول و منطقی است؛ چرا که این نوع دسیسه‌ها تازگی ندارد و در طول تاریخ سیاسی ایران مسبوق به سابقه‌اند و چه بسیار افراد سرشناسی که قربانی این‌گونه سعایت‌ها و حسادت‌ها شده‌اند:

شها و شهرکشایا نموده‌اند به حضرت که بنده بندگی تو گذاشت مهمل و مبهم^{۱۲}

(فلکی: ۴۶)

۲-۱-۲-۶- شکایت از اوضاع زندان

از میان سه تن شاعر زندانی در این دوره، تنها خاقانی است که از حال و هوای زندان و رنج و عذاب‌های خود در آن شکایت و تصاویری بسیار زیبا از آن شرایط ارائه کرده است. «قصایدی که خاقانی در آنها از حال و روحیات خود در زندان سخن گفته، نه تنها گوشه‌ای از زندگی شخصی شاعر را روشن می‌کند، بلکه دربارهٔ زندان و زندانیان روزگار شاعر اطلاعات جالب به دست می‌دهد» (معدن کن، ۱۳۷۵: ۲۵).

۲-۱-۲-۱-۶- شکایت از موکلان زندان

خاقانی از نگرانیان زندان نیز شکایت کرده است. شکایت او یا ناشی از بدرفتاری زندانبانان با اوست یا ناشی از روح حساس و زودرنج شاعر است که به هر بهانه‌ای دل‌آزرده می‌شد و لب به شکایت می‌گشود:

نی که یک آه مرا هم صد موکل بر سر است گرنه چرخستی مشبک ز آه پهلوسای من^{۱۳}
(همان: ۳۲۲)

همچنین از بیت زیر چنین برمی‌آید که زندانبانان را از افراد خشن و زشت چهره برمی‌گزیدند:

روی دیلم دیدم از غم موی زوبین شد مرا همچو موی دیلم اندرهم شکست اعضای من
(همان: ۳۲۲)

۲-۱-۲-۶-۲- شکایت از بند و زنجیر

در این شکوه‌ها فریاد و فغان خاقانی را از بند و زنجیری که بر پایش بسته شده می‌شنویم که با بیانی بسیار سوزناک و توصیفات دقیق و تشبیهات بدیع همراه است:

بر دو پایم فلک دو آهن را	حلقه‌ها چون دهان مارکند ^{۱۴}
این دهن‌های تنگ بی‌دندان	بر دوساق من آن شعار کند
که به دندان بی‌دهان همه‌سال	آره با ساق میوه‌دار کند
سگ دیوانه شد مگر آهن	که همه ساق را شکار کند

(همان: ۱۷۳-۱۷۴ و نیز نک: ۶۰-۶۱-۳۲۱)

نتیجه

روی کارآمدن حکومت‌های مستبد و خودکامه در قرن پنجم، به‌ویژه قرن ششم و اوضاع نابسامان سیاسی و اجتماعی در این دوره باعث سخت شدن شرایط زندگی بر مردم بیچاره و

تیره‌بخت ایران شد. شاعران متعدّد که در هر دوره زبان گویای مردم بوده‌اند، این اوضاع را برناتافته در برابر ظلم و ستم حاکمان و عوامل آنان زبان به اعتراض و شکایت گشودند. شکایت بعضی از آنها مانند انوری و سنایی صریح و بی‌پرده و برخی مانند نظامی به تعریض و غیرمستقیم بود. در این دوره سه تن از شاعران آذربایجان به دلایل واهی یا نامعلوم به زندان افتاده و هرکدام شکوائیه‌هایی در این زمینه سروده‌اند، که شکوه‌های خاقانی در این میان به دلیل دارا بودن مضامین مختلف از اهمّیت خاصی برخوردار است. انواع شکوائیه‌های سیاسی این دوره را از حیث مضامین گوناگون می‌توان به شکل زیر دسته‌بندی کرد:

شکوائیه‌های معمول سیاسی

شکایت از شهوت و آز حاکمان که آنها را وادار به ظلم می‌کند؛ شکایت از اصحاب دیوان و عمّال حکومت؛ شکایت از عمّال بی‌تمیز و نادان؛ شکایت از بی‌اعتنایی شاهان به شعرا؛ شکایت از بی‌اعتنایی درباریان به شعرا؛ شکایت از رشوه و ارتشا؛ شکایت از دشمنی حاکمان با اسلام؛ شکایت از فجایع مهاجمان اشغالگر و بیزاری از صاحبان قدرت.

حبسیّه‌ها

شکایت از فلک و ستارگان و بخت و طالع؛ شکایت از ساعیان و حاسدان؛ شکایت از اوضاع زندان (شکایت از موکلان زندان و بند و زنجیر)؛ شکوه از یاران؛ نکوهش دشمنان.

پی‌نوشت‌ها

۱- این ابیات یادآور تصویر فردوسی از اوضاع ایران در زمان حکومت ضحاک است:

پراکنده شد کام دیوانگان	نهان گشت کردار فرزنانگان
نهان راستی آشکارا گزند	هنر خوار شد جادویی ارجمند
به نیکی نرفتی سخن جز به راز	شده بر بدی دست دیوان دراز
جز از کشتن و غارت و سوختن	ندانست جز کژی آموختن

(فردوسی، ۱۹۶۶: ۵۱)

۲- از سه تن شاعر زندانی در این دوره (خاقانی، فلکی شروانی و مجیرالدین بیلقانی)، فلکی و مجیرالدین از این دسته‌اند.

۳- با تأمل در این ابیات بی‌درنگ قطعه معروف «اشک یتیم» از پروین اعتصامی به ذهن متبادر می‌شود (نک: اعتصامی، ۱۳۴۱: ۷۹). این نشان می‌دهد که فریاد عدالت‌خواهی همواره در سرشت شاعران متعهد بوده است و منحصر به زمان یا دوره خاصی نیست.

۴- نک: نظامی: ۱۳۷۲: ۳۰۱ «داستان نوشیروان با وزیر»

۵- مولوی نظیر این حکایت را در دفتر پنجم مثنوی آورده است که نشان‌دهنده تداوم این حقیقت تلخ در دوره‌های بعد است:

بهر خرگیری بر آوردند دست	جدجد تمییز هم برخاسته است
چونکه بی تمییز یانمان سرورند	صاحب خر را به جای خر برند

(مولوی، ۱۳۶۲: ۹۵۳)

۶- این ابیات یادآور شعر معروف شاعر آزاده قرن پنجم، ناصر خسرو قبادیانی است:

من آمم که در پای خوکان نریزم	مر این قیمتی در لفظ دری را
------------------------------	----------------------------

(ناصر خسرو، ۱۳۷۳: ۶۳)

۷- خانم دکتر معدن‌کن، قصایدی را که خاقانی در اشتیاق به سفر خراسان سروده است، «خراسانیه» نامیده‌اند (نک: معدن‌کن، ۱۳۸۲: ۱۲).

۸- نک: سرّامی: بٹ الشکوی و نیز دادبه، ۱۳۸۱: ۳۴۵.

۹- انوری این قصیده را استقبال کرده است:

اگر محوّل حال جهانیان نه قضاست	چرا مجاری احوال بر خلاف رضاست
--------------------------------	-------------------------------

(انوری: ۴۱)

۱۰- در دیوان مأخذ نگارنده مقاله، که به تصحیح دکتر محمدآبادی است، قطعه مذکور فاقد عنوان است.

۱۱- این مضمون در زندان سروده‌های مسعود سعد نیز دیده می‌شود:

این چرخ به کام من نمی‌گردد	برخیره سخن همی چرا رانم
----------------------------	-------------------------

(مسعود سعد، ۲۹۵: ۱۳۸۴)

خورده قسم اختران به پاداشم	بسته کمر آسمان به پیکارم
محبوسم و طالع است منحوسم	غمخوارم و اختر است خونخوارم

(همان: ۲۹۹)

ای جهان سختی تو چند کشم	وی فلک عشوه تو چند خرم
-------------------------	------------------------

(همان: ۲۸۰)

۱۲- آقای طاهری شهاب، مصحح دیوان در حاشیه نوشته‌اند: «در نسخهٔ اینجانب این بیت

چنین نوشته شده است:

شنیده‌ام که حسودان بگفته‌اند که بنده ادای بندگی تو گذاشت مهمل و مبهم»

۱۳- این بیت خاقانی یادآور شکوه‌های مسعود سعد در همین مضمون است:

مقصود شمس‌الدین مصالح کار جهانیان بر حبس و بند این تن رنجور ناتوان

در حبس و بند نیز ندارندم استوار تا گرد من نباشد ده تن نگاهبان

هر ده نشست بر در و بر بام سمج من با یکدگر گویند دمام هر زمان

هین برجهید زود که حیلگیری است این کز آفتاب پل کند از سایه نردبان

۱۴- مسعود سعد نیز بند و زنجیر پایش را به مار مانند کرده است:

از گوشت پوده کرد مرا هر دو ساق پای این مار بوده آهن گشته گزنده مار

(همان: ۱۴۷)

باشد تو را ز دوست یکایک تهی کنار با دشمن نهفته به دامن چگونه‌ای

از زهر مار و تیزی آهن بود هلاک با مار حلقه گشته ز آهن چگونه‌ای

(همان: ۳۹۸)

منابع

- اعتصامی، پروین. (۱۳۴۱)، *دیوان قصاید و مثنویات و تمثیلات و مقطعات*، چاپ پنجم، تهران، چاپخانه دولتی ایران.
- انوری، علی بن محمد. (۱۳۷۲)، *دیوان انوری*، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، چاپ چهارم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- باستانی راد، حسین (۱۳۲۴)، «حسیه مجیرالدین بیلقانی»، *مجله یادگار*، شماره ۱۶، صفحات ۵۵-۵۸.
- بخاری، عمیق. (۱۳۳۹)، *دیوان عمیق بخاری*، به اهتمام سعید نفیسی، انتشارات کتابفروشی فروغی.
- بیلقانی، مجیرالدین. (۱۳۵۸)، *دیوان مجیرالدین بیلقانی*، به تصحیح محمدآبادی، تبریز، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، شماره ۳۴.
- دادبه، اصغر. (۱۳۸۱)، «بث الشکوی»، *دایره المعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر محمدکاظم موسوی بجنوردی، جلد ۱۱، تهران، بنیاد دایره المعارف اسلامی، صفحات ۳۴۳-۳۴۶.
- ریپکا، یان. (۱۳۶۴)، *تاریخ ادبیات ایران در زمان سلجوقیان و مغولان*، ترجمه یعقوب آژند، چاپ اول، تهران، نشر گستره.
- زرقانی، سیدمهدی. (۱۳۸۸) «طرحی برای طبقه بندی انواع ادبی در دوره کلاسیک»، *فصل نامه پژوهش های ادبی*، شماره ۱۳۸۸، ۲۴، صفحات ۸۱-۱۰۶.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۲)، *با کاروان حله*، چاپ پنجم، تهران، سازمان انتشارات جاویدان.
- سرآمی، قدمعلی. (۱۳۷۵)، «بث الشکوی»، *دانشنامه جهان اسلام*، زیر نظر غلامعلی حدّاد عادل، تهران.
- سنایی، مجدودبن آدم. (بی تا)، *دیوان سنایی*، به اهتمام مدرس رضوی، انتشارات سنایی.
- سعد سلمان، مسعود. (۱۳۸۴)، *دیوان مسعود سعد سلمان*، به اهتمام پرویز بابایی، با مقدمه رشیدیاسمی، چاپ اول، مؤسسه انتشارات نگاه.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۷)، *انواع ادبی*، چاپ سوم، نشر میترا.
- صفا، ذبیح الله. (۱۳۶۶)، *تاریخ ادبیات در ایران*، جلد ۲، تهران، انتشارات فردوس.
- طالبیان، یحیی. (۱۳۷۲)، «بث الشکوی در شعر خاقانی»، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان*، شماره ۴، صفحات ۷۷-۹۶.

- ظفری، ولی‌الله. (۱۳۶۴)، *حبسیه در ادب فارسی*، چاپ اول، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- عطار، فریدالدین. (۱۳۶۲)، *دیوان عطار*، به اهتمام تقی تفضلی، چاپ سوم، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
- ----- (۱۳۶۳)، *دیوان*، به اهتمام محمدجواد مشکور، انتشارات الهام.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۹۶۶)، *شاهنامه فردوسی*، جلد اول، تحت نظر ی.ا. برتلس، چاپ دوم، مسکو، اداره انتشارات دانش، شعبه ادبیات خاور.
- فلکی شروانی، نجم‌الدین. (۱۳۴۵)، *دیوان فلکی شروانی*، به اهتمام طاهری شهاب، چاپ اول، تهران، انتشارات کتابخانه ابن‌سینا.
- قبادیانی، ناصر بن خسرو. (۱۳۷۳)، *دیوان ناصر خسرو*، به اهتمام سیدحسن تقی‌زاده، چاپ اول، مؤسسه انتشارات نگاه و نشر علم.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۲)، *سراجه آوا و رنگ: خاقانی‌شناسی*، چاپ چهارم، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- ----- (۱۳۸۶)، *سوزن عیسی (گزارش جامه ترسایی خاقانی)*، چاپ اول، تبریز، انتشارات آیدین.
- ماهیار، عباس. (۱۳۷۶)، *خارخار بند و زندان (شرح قصیده معروف به ترسائیه)*، چاپ اول، تهران، نشر قطره.
- مختاری، عثمان. (۱۳۴۱)، *دیوان عثمان مختاری*، به اهتمام جلال‌الدین همایی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- معدن‌کن، معصومه. (۱۳۸۲)، *بزم دیرینه عروس*، چاپ دوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی
- ----- (۱۳۷۵)، *نگاهی به دنیای خاقانی*، جلد ۱، چاپ اول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۶۲)، *مثنوی معنوی*، به‌اهتمام رینولد البین نیکلسون، انتشارات امیرکبیر.
- نظامی‌گنجوی، الیاس (۱۳۷۲)، *احوال و آثار و شرح مخزن الاسرار نظامی*، به اهتمام برات زنجانی، چاپ سوم، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ----- (۱۳۸۰)، *شرفنامه نظامی*، به اهتمام برات زنجانی، چاپ اول، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.

- واحد، اسدالله و نوری باهری، محمدعلی. (۱۳۹۰)، «مقایسهٔ تحلیلی معانی فکری سبک شکوائیه‌های انوری و خاقانی»، فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، سال چهارم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۰، شمارهٔ پی‌درپی: ۱۲، صفحات ۳۰۵-۳۲۷.
- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۸۴)، «بث‌الشکوی»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، صفحات ۷۰۷-۷۰۹.

Archive of SID